

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۶۲

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۱۱/۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## ۵- مشتق

۵-۹- اموری در خاتمه مشتق

۵-۹-۳- امر سوم: ملاک حمل:

مستحضرید گفتگوی ما در اطراف آن شش امری بود که آقای آخوند در آخر بحث مشتق مطرح کردند. قرار ما با شما این شد که این شش امر را با اختصار، به قدری که اطلاع پیدا کنید و البته اگر نکته‌ی لازمی هم هست اضافه بر کفایه بیان کنیم و بگذریم.

اما امر سوم از اموری که آقای آخوند متعرض شده‌اند و ما مقداری معتقدیم باید بهتر وارد شد، عنوان آن «فی بیان ملاک الحمل» است. اگر از شما سؤال کنند که ملاک در صحت حمل چیست؟ یعنی حمل مشتق بر ذات. زید ناطق، زید ضاحک، ملاک حمل چیست؟ یک کلمه جواب می‌دهیم. در حمل هم لازم است اتحاد، به قول آقای آخوند هوویة هم لازم است مغایرت. خیلی هم نمی‌خواهد فکر کنید. لازم نیست؛ چون اگر هوویت نباشد، باید هرچیزی بتواند حمل بر هرچیزی بشود. زید حجر، الانسان شجر. نمی‌شود. پس یک نوع اتحادی می‌خواهد. چنان‌که مغایرت هم می‌خواهد. چون اگر هیچ مغایرت نباشد، انسان مگر مریض یا بیکار است که بگوید زید زید، بکر بکر؟

فی بیان ملاک الحمل؛ هم هوویت لازم است؛ هم مغایرت. ممکن است سؤال کنید که این را آقای آخوند از روی بیکاری صحبت کردند؟ نه، ایشان با این حرفش به اعتقاد خودش می‌خواهد یک مطلبی را از آقای صاحب فصول بزند. من دیگر چون می‌خواستم بحث را به یک جهت (به گمان خودم) انفعی، دیگر آن‌ها را در برگه

مطرح نکردم. الان هم با شما صحبت نمی‌کنم. اگر خواستید و مایل بودید حالا که دیگر آدرس‌ها راحت است. حرف صاحب فصول را اول ببینید؛ مثل آقای آخوند رفتار نکنید که حرف را نمی‌آورند؛ ولی رد می‌کنند؛ بعد حرف آقای آخوند را هم ببینید.

اما چیزی که من فکر می‌کنم این‌جا خوب است مطرح بشود خارج از کفایه، مراتب اتحاد است و مراتب مغایرت است. ما نگفتیم در حمل اتحاد لازم است؟ نحو من الاتحاد؟ نگفتیم در حمل نحو من المغایرة لازم است؟ حالا این نحو من الاتحاد و نحو من المغایرة را می‌خواهیم توضیح بدهیم. من برای شما سه مثال می‌زنم؛ مخصوصاً دوستانی که دیر آمدند بیشتر گوش کنند. شما ببینید در این سه مثال اتحاد چطوری است؛ مغایرت چطوری است. مثال: الانسان ضاحک. این حمل درست است یا نه؟ بگویید درست است. دو: الانسان حیوان ناطق. این هم درست است. سه: الانسان انسان. نگوید غلط است. گاهی استعمالات داریم. استعمال می‌کنیم به عنایاتی. مثلاً می‌گوییم انسان انسان است مثلاً. فرض کن به یک اعتباری می‌گوییم که آن حملمان درست باشد؛ مثلاً اذیتش نکن؛ انسان انسان است. بالآخره زید زید است. گرچه تفاوت‌هایی در ذهن دارد، اما به حسب ظاهر حالا کار داریم. فرق این سه مثال چیست؟ الانسان ضاحک، الانسان حیوان ناطق، الانسان انسان. اگر دقت کنید در اولی (الانسان ضاحک) هم مفهوماً این‌ها متغایر هستند، هم ماهیتاً متغایر هستند؛ ولی مصداقاً متحد هستند. انسان یک معنا دارد؛ ضاحک یک جهت خاصی را دلالت می‌کند؛ یک معنا دارد و لذا می‌دانید الانسان و ضاحک مفهوماً متباین هستند؛ با این‌که مصداقاً متحد هستند. چون هر انسانی قوه ضحک را دارد و هر ضاحکی هم انسان است. مثلاً می‌گویند غیرانسان نمی‌خندد. نمی‌دانم این را از کجا درآورده‌اند. آقایان می‌گویند. هیچ غیرانسانی نمی‌خندد. این‌ها متساوقین هستند مصداقاً؛ ولی مفهوماً یک وقت نگوید متساوی هستند. متباین هستند.<sup>۱</sup> مفهوماً متباین هستند؛ ولی مصداقاً درست است کل انسان ضاحک؛ کل ضاحک انسان. پس ببینید در الانسان ضاحک

---

<sup>۱</sup> ما قدیم که حالی داشتیم گاهی پایان‌نامه‌ها را ارزیابی می‌کردیم من می‌دیدم که نویسنده یا محقق نوشته که این دو مفهوم نسبتشان عام و خاص من وجه است یا این دو مفهوم عام و خاص مطلق است. می‌دانید که این غلط است. من یک بار که ارزیاب بودم متأسفانه دیدم استاد هم بلد نیست. استاد راهنما هم که نشسته بود بلد نبود. او هم اشتباه می‌کرد. شما چه استاد باشید و چه پایان‌نامه بنویسید، مفاهیم یا مترادف هستند یا متباین. سوم هم ندارد. مفاهیم یا مترادف هستند مثل انسان و بشر یا متباین هستند مثل انسان و حیوان، انسان و ضاحک، انسان و ناطق؛ چون این‌ها مفهوماً هایشان فرق می‌کند؛ پس می‌شوند متباین. بله دو کلی از جهت مصداق یا متساوی هستند، یا متباین هستند، یا عام و خاص مطلق هستند یا عام و خاص من وجه. بلد باشید. نسبت را گاهی ما بین دو مفهوم برقرار می‌کنیم، دو قسم بیشتر نداریم؛ گاهی بین مصادیق دو مفهوم برقرار می‌کنیم، چهارتا می‌شود. لذا یک وقت در پایان‌نامه بنویسید انسان و ضاحک متساوی هستند مفهوماً.

مفهوماً متغایر، متباین. ماهیتاً هم متباین. چون مفهوم که متباین بشود، ماهیت هم فرق می‌کند. ماهیت ضاحک یک عرض خاص انسان را نشان می‌دهد. یک وقت نگویید این‌ها ماهیتاً یکی هستند. مصداقاً یکی هستند. ماهیت ضاحک با ماهیت انسان فرق می‌کند. بلد هستید. آن عرض خاصه انسان است؛ نه خود انسان. نه ذات انسان است و نه ذاتی انسان. پس الانسان ضاحک متغایر مفهوماً و ماهیتاً، متحد مصداقاً. این را بگذارید کنار. حالا بعد تطبیقش هم می‌کنیم.

اما الانسان حیوان ناطق: این‌ها مفهوماً متباین هستند یا متحد هستند؟ می‌دانید که حیوان با انسان متباین است مفهوماً. ناطق هم که بنا شد متباین باشد مفهوماً. پس حیوان ناطق با انسان مفهوماً متباین است؛ ولی ماهیتاً هم متباین است؟ مثل انسان و ضاحک است؟ ابداً. جنس و فصل انسان است. جنس و فصل انسان با انسان یکی است. پس این‌ها ماهیتاً متحد هستند. مصداقاً چطور؟ مصداقاً که دیگر مشخص است متحد است. پس در الانسان حیوان ناطق تغایر به مفهوم است؛ ولی در ماهیت و در مصداق اتحاد است.

می‌آییم سراغ الانسان انسان؛ زید زید. این‌ها مفهوماً نمی‌توانیم بگوییم فرق می‌کنند. الانسان انسان. ماهیتاً هم که یکی هستند؛ مصداقاً هم که یکی هستند. این‌جا باید بگوییم متحد مصداقاً، مفهوماً، ماهیتاً. فقط می‌دانید این‌طور جاها چه کار باید بکنیم تا حملمان درست باشد؟ باید مثلاً یک اغراضی آدم داشته باشد. مثال خوبی زدم. یک کسی مثلاً پشت سر زید حرف می‌زند؛ در حالی که زید آدم خوشنامی است. می‌گوییم زید زید است‌ها. یا مثلاً کسی کلام یک بزرگی را می‌خواهد رد کند، طرف مقابل می‌گوید (مثلاً) شیخ انصاری شیخ انصاری است‌ها. یعنی حواست باشد. دو مفهوم نیست. یک اعتباراتی باعث می‌شود که ما این حمل‌ها را بکنیم. البته من نوشتم در برگه. فتأملوا. به این معنا که آن انسانی که مفهوم است، با انسانی که موضوع است، در اعتبار متکلم فرق می‌کند. یعنی مثلاً وقتی می‌گوییم شیخ انصاری شیخ انصاری است، یعنی شیخ انصاری همان بزرگ نویسنده رسائل و مکاسب است. همانی است که علما می‌گویند شیخ اعظم؛ یعنی اگر این‌طور باشد ممکن است بگوییم مفهوماً این‌ها فرق می‌کنند.

پس یک مطلبی آقای آخوند شروع کرد ما به گمان خودمان مقداری آن را زنده کردیم. ایشان فرمود که در حمل هوهویت می‌خواهد و مغایرت می‌خواهد. ما آمدیم این را باز کردیم که هوهویت و مغایرت سه قسم است. یک: متغایر مفهوماً و ماهیتاً متحد مصداقاً. متغایر مفهوماً و متحد ماهیتاً و مصداقاً. متحد در هر سه جهت؛ فقط تغایرش به اعتبار است. در قرآن یک آیه داریم که من یاد آن افتادم: یا ایها الذین آمنوا، آمنوا. این هم مثل الانسان

انسان است. آمنوا دیگر آمنوا نمی‌خواهد. این در واقع متکلم حکیم و عزیز و کریم، خداوند متعال می‌خواهد یک فرق اعتباری بگذارد؛ بگوید یا ایها الذین آمنوا به زبان، آمنوا به قلب و عمل. این طور می‌شود. الی ماشاءالله در فارسی خودمان هم داریم. ای مسلمان‌ها مسلمان باشید. طلبه طلبه باش. طلبه طلبه باش، این که دیگر اخذ محمول در موضوع است، موضوع در محمول است؛ ولی اعتباراً فرق می‌کند؛ یعنی به لحاظ متکلم. حالا ممکن است یک متکلمی هم باشد یکی‌اش را همین‌طوری بگوید؛ ولی متکلم حکیم این‌ها را فرق می‌گذارد.

۵- ۹- ۶- امر چهارم: میزان کافی برای مغایرت مبدأ با آنچه مشتق بر آن جاری می‌شود (ذات):

اما نکته چهارم از شش نکته آقای آخوند. عنوان: فی الحد اللّازم لکفایه مغایره المبدأ مع ما یجری المشتق علیه (الذات). ما می‌خواهیم بیش از نصف صفحه راجع به این تیتیر صحبت کنیم. من یکی از عللی که این شش امر را انتخاب کردم ولو در چند جلسه مختصر بحث کنم یکی‌اش این امر چهارم بود. یعنی در این شش امر همه‌اش خوب است. دارید می‌بینید. بحث‌های خوبی است (مختصرش البته؛ نه مفصلش).؛ اما این چهارم چون یک جنبه‌ی اعتقادی دارد، جنبه کلامی دارد، من انگیزه‌ی بیشتری دارم که با شما صحبت کنم. شما هم تأمل بفرمایید ان‌شاءالله حل بشود.

در حد لازم برای کفایت مغایرت مبدأ با ذات. فارسی‌ترش بکنیم: چه مقدار مغایرت بین مبدأ با ذات لازم است؟ در این عبارت فرض گرفته که باید مبدأ با ذات مغایر باشد. یک مثال بزنید. یک ذات، یک مبدأ. مثلاً علم در عالم. مبدأ است دیگر. ذات را هم بگویید زید. چه قدر مغایرت مبدأ با ذات لازم است؟ یک مثال دیگر: الله تبارک و تعالی عالم. حالا علم را در نظر بگیرید نه عالم. بین ذات (به قول آقای آخوند ما یجری المشتق علیه که در مثال ما خدا باشد؛ الله باشد.) با مبدأ چه مقدار مغایرت لازم است؟ پس این طور شد: در حد لازم برای کفایت مغایرت مبدأ (در مثال ما علم و قدرت) با آن چه که مشتق بر آن جاری می‌شود؛ با الله با زید. چه مقدار مغایرت لازم است؟

این همان بحث قبلی نیست؟ ملاک حمل که گفتیم هوویت می‌خواهد و مغایرت می‌خواهد. این بحث با بحث قبلی چه فرقی می‌کند؟ می‌فرمایند مقدار مغایرت را می‌خواهد بگوید. یعنی در بحث قبلی آقای آخوند فرمود که مغایرت لازم است؛ ولو اعتباراً. در این بحث می‌خواهد مقدار مغایرت را بگوید. اگر این طور بود بحث قبلی مان مغایرت بین مشتق با ذات بود. چون بحث حمل است دیگر. ما مبدأ را که حمل نمی‌کنیم. چه را حمل

می‌کنیم؟ مشتق را. بحث قبلی در مغایرت مشتق با ذات بود که گفتیم هوهویت می‌خواهد و مغایرت می‌خواهد؛ اما این عبارت که مغایرت مشتق با ذات نیست. این عبارت مغایرت مبدأ با ذات است. مبدأ با ذات با مشتق و ذات یکی است؟ اصلاً عبارت را ببینید. در حد لازم برای کفایت مغایرت مبدأ با ذات. بحث قبلی مشتق با ذات بود. بعضی از آقایان محشین کفایه، آن‌هایی که خیلی به دقت معروف‌اند، گفته‌اند چرا آقای آخوند مغایرت مبدأ با ذات را مطرح می‌کند؟ چون در قضیه حملیه مبدأ که بر ذات حمل نمی‌شود. نمی‌گوییم زید علم. می‌گوییم زید عالم و لذا گفته‌اند خوب بود که بحث را مطرح می‌کرد در مغایرت مشتق با ذات. منتها به قول آقای مصطفوی، بحث قبلی می‌گفت مغایرت لازم است؛ حالا می‌خواهم مقدار مغایرت را بگوییم؛ ولی به نظر من این ولو شخصیتی که فرموده بزرگ است (آقای اصفهانی) و شاگرد ایشان هم که تبعیت کرده از استادش (جناب آقای طباطبایی) ایشان هم بزرگ است، ولی به گمان ما این اشکال بر آقای آخوند وارد نیست. واقعا اگر اشکال همین باشد، حضرات متوجه منظور آقای آخوند نشده‌اند. این‌ها فکر کرده‌اند که آقای آخوند دارد ادامه امر قبلی را می‌آورد. چون امر قبلی بین مشتق و ذات بود. بعد گفته شد مغایرت می‌خواهد؛ حالا می‌خواهد بحث کند که مقدار مغایرت چه قدر باید باشد. ما البته گفتیم؛ من خوب توضیح دادم. آن سه قسمی که توضیح دادم، آن انسان ضاحک، انسان حیوان ناطق، انسان انسان، کمکتان می‌کند.

ولی آقایان این طوری فکر نکنید. آقای آخوند در این امر چهارم می‌خواهد یک مشکل (به نظر من) فلسفی کلامی را حل کند. آن مشکل چیست؟ خوب دقت کنید. مشکل این است که من و شما همین طور که می‌گوییم زید عالم، انسان عالم، زید قادر، انسان قادر، همین طور می‌گوییم الله تبارک و تعالی عالم. الله تبارک و تعالی قادر. شب احیا چه قدر می‌خوانیم؟ هزار اسم برای خدا می‌آوریم؛ مرکب و بسیط. حالا بعضی‌هایش فعل است؛ اما عمدتاً مشتق است دیگر. سؤال این است: آیا نسبتی که زید مثلاً یا من و شما با علم داریم، همان نسبت را خداوند دارد؟ می‌دانید که من و شما وقتی می‌گوییم زید عالم، زید یک چیز است، علم زائد بر ذاتش است. گاهی به او می‌دهند؛ گاهی از او می‌گیرند. عینیتی بین زید و علم نیست. زید هر روز دارد چاق می‌شود علماً. امام صادق می‌فرمایند هر شب جمعه به علم ما افزوده می‌شود؛ اگر افزوده نمی‌شد که ما کم می‌آوردیم. حالا امام صادق می‌فرمایند. ما که دیگر هیچ؛ ولی در مورد خدا هم همین است؟ در مورد خداوند می‌دانید که به ما یاد داده‌اند گذشتگان (رحمة الله علیهم اجمعین) که همه از مشکات وحی و ائمه آمده که صفات خداوند زائد بر ذات نیست. این‌ها به قول آقای آخوند مفهوماً، مثلاً بگوییم اعتباراً فرق می‌کند؛ وگرنه صفات خدا عین ذات خدا است. وگرنه ترکیب پیش می‌آید؛ تعدد قدما پیش می‌آید. چیزهایی که در فلسفه گفته‌اند. این بحث چهارم آقای آخوند نیاورده

برای حمل مشتق بر ذات. آورده بگوید مبدأ مثل علم، قدرت، حلم، با ذات چه قدر باید فرق داشته باشد؟ آیا باید مصداقاً متعدد باشد؟ آیا مفهوماً و اعتباراً کفایت می‌کند. آقای آخوند می‌خواهد بفرماید که اعتباراً فرق کند کافی است. نمی‌خواهد این‌ها مغایر باشند مصداقاً در خارج. آن وقت ثمره‌اش این می‌شود که تمام این صفاتی که شب‌های احیا ما حمل بر خدا می‌کنیم همه‌اش حقیقت است. همه‌اش درست است. معنایش هم همان معنایی است که ما در مورد غیرخدا به کار می‌بریم؛ یعنی وقتی می‌گوییم انسان عالم، عالم یعنی علم؛ یعنی دانش دیگر؛ دانشمند. در مورد خداوند هم همین است. معنا فرق نمی‌کند. به قول آقای آخوند می‌گوید اگر معنا فرق بکند، پس ما تسبیح دست می‌گیریم و هی می‌گوییم یا الله، یا قادر، یا شافی، یا کافی، یا وافی، یا معافی یا ... ، این‌ها چه معنایی اراده می‌شود؟ همین معنایی است که در جای دیگر می‌گوییم. البته تفاوت از زمین تا آسمان است. در غیر خداوند زائد بر صفات است. عرض کردم داده می‌شود؛ گرفته می‌شود. کم می‌شود. زیاد می‌شود. علم حصولی، علم حضوری، جزء ذات نیست. ما حتی امام صادق را هم تعریف نمی‌کنیم به علم؛ چون ذات امام صادق علم نیست؛ ولو لایتناهی فرض کنید. حالا البته لایتناهی که فرض نمی‌شود. خیلی بزرگ، خیلی وسیع؛ اما در مورد خداوند این حرف‌ها نیست.

پس یک اصل اعتقادی درست شد. می‌دانید کی به مشکل بر می‌خوریم؟ وقتی که کسی می‌گفت مغایرت مبدأ با ذات باید در خارج باشد. خارجاً این‌ها مغایر هم باشند. آن وقت در مورد خداوند به مشکل بر می‌خوریم. نه‌خیر آقا؛ صفاتی که بر خدا حمل می‌شود، دست نمی‌خورد؛ همان معنا را دارد؛ نه مجاز است، نه نقلی صورت گرفته. ممکن است بگویید مگر کسی هم گفته مجاز است؟ مگر کسی هم گفته فرق می‌کند. بله، آقای صاحب فصول. نمی‌دانم این چند روز ایشان چرا این قدر به بنده خدا صاحب فصول دارد ایراد می‌گیرد. صاحب فصول گفته باید یک نقلی صورت بگیرد در مورد خدا؛ یعنی زید عالم با الله عالم فرق کند یا مجاز. البته در کفایه گول زنده است؛ شب ببینید. یک طور وانمود شده که آقای فصول قائل به مجاز شده. این هم خیلی عجیب است. آدم یک عمری درس بخواند و بعد بگوید الله عالم مجاز است؛ البته ایشان برای خودش حسابی دارد. صاحب فصول مجاز نفرموده؛ ولی نقل را دارد. می‌دانید که هر نقلی مستلزم مجاز نیست. نقل از یک معنا به یک معنایی. آقای آخوند می‌گوید نه نقل نه تجوز که البته این را فصول ندارد. کفایه هم صریحاً نمی‌گوید فصول دارد. نقل را دارد که فصول دارد. چون برخی اشکال گرفته‌اند بر آقای آخوند که کجا صاحب فصول دارد مجاز که شما نسبت می‌دهید. من کفایه را دقت می‌کردم دیدم آقای آخوند ندارد که فصول قائل به مجاز است؛ ولی خب نقل را دارد. این هم امر چهارم.

این امر چهارم را هرچه دنبال کنید جا دارد؛ نه این که بحث اعتقادی است. حتی اگر یکی از شما این را موضوع رساله کند، پایان نامه کند، یا یک پژوهشی بکند، یک مقاله ای بکند، همین هیچ دست کاری هم نکند، فقط آن را فارسی کند خوب است. حد لازم در کفایت مغایرت مبدأ با ذات. حالا این را با این توضیحات من ببینید. در پشت صفحه یک قیل هست که آن را هم ببینید. من فکر می کنم این قیل اصلاً توجه به مقصد آقای آخوند نکرده. فکر کرده آقای آخوند می خواهد بین مشتق و ذات تفاوت قائل شود و هنوز دنبال امر سوم است. و لذا اشکال گرفته که چرا می گویی کفایت مغایرت مبدأ با ماهیت. بگو کفایت مغایرت مشتق با فلان. اصلاً بحث آقای آخوند بحث مشتق و غیرمشتق نیست. بحث این است که ما یک مبادی مثل علم و قدرت در خدا داریم. چه قدر با خدا فرق می کند؟

آقای آخوند خیلی دارند ساده می گیرند قضیه را. این که بگوییم علم و قدرت و حلم و این ها به همان معنایی که در مورد غیرخدا به کار می رود در مورد خدا می رود، منتها آن جا عینیت نیست، آن جا عینیت است. من فکر می کنم شاید به این سذاجت و سادگی نباشد. البته از این به بعد هم هر وقت گفتید عالم همانی که تا حالا فکر می کردید اراده کنید؛ اما ما یک چیزی اراده کنیم و بگوییم حتماً همین است این فرق دارد تا این که واقع چیست. چه قدر خوب است در این طور موارد آدم بگوید من یک چیزی می گویم. دستکت مالم چه مالم پایکت. آن موسی و شبان می گوید؛ ولی هرچه هست من معتقدم. ذات تو هم هرچه هست. ما قدیم ها بچه بودیم من گاهی به بعضی ها می رسیدم می گفتم خدا چطوری است؟ چیست؟ می گفت خدا یک تکه نبات است. بارها شنیده ام با همین گوشم. خدا یک تکه نبات است. خدا یک تکه نور است. حالا آدم گاهی همین ها هست. امام چه فرمودند که آدم اگر سوسک یا مورچه بخواهد خدا را تصور کند، اول چیزی که برای خدا تصور می کند چیست؟ دو شاخک است که حالت رادار دارد. این شاخک های سوسک رادار سوسک است. گاهی هم می گویند رادار را از روی همین ها ساخته اند. نمی دانم. بعد امام می گویند برای خدا اول دو شاخک تصور می کند. می گوید من سوسک زاده دو شاخک دارم؛ خدا ندارد؟ البته نمی خواهیم خدایی نکرده بگوییم آقای آخوند دارد این حرف ها را می زند؛ ولی خیلی مسئله را ساذج، ساده نگیریم.

الحمد لله رب العالمین.